

قسمت اول

سخنی با خوانندگان گرامی !

درگیری هائی که دوتن از به اصطلاح "مائویست" های مشهور ساخته شده بروفق خط دید توطئه گرانه و ضد انقلابی مرکزیت های همیشه فعال شان به ضد رفیق موسوی و رفیق محمودی و این قلم همچنان سایر همکاران پورتال افغانستان آزاد - آزاد افغانستان ، وتشکیل براننده زنده و رزمنده در میان شطی از خون و آتش ، یعنی سازمان انقلابی افغانستان راه انداخته و به تمام همکاران پورتال اتهام جاسوس بودن بسته اند [به واقعیت ، این واژه منفور از سالهای سال پیش به روی پیشانی این دو (یکی فضلۀ آهن از لژن استخبارات سر برآورده که درفش گویا "پیکار" پرولتریای را بردوش می کشد و دیگرش پشتون ستیزی است که در بشکۀ شراب سرخ سردابه های تاریک هالند دست به "شورش" زده)؛ حک شده است] ؛ عده معدوی از خوانندگان پورتال ، مستقیماً (از طریق ایمل) از من خواسته اند:

" محترم میرویس محمودی را به درستی نمی شناسند در صورت لزوم لطفاً در باره ایشان برای ما یک کمی معلومات داده ممنون سازید " [نقل یه مفهوم] . تصمیم رفقاء بر آن شد تا در مورد میر ویس محمودی و چگونگی شناختم از وی بنویسم و آن را از طریق پورتال به خوانندگان پرسشگر برسانم .

نکته ای که باید به آن اشاره شود :

به آن که می پندارد " رستم داستان" ، "برزوی دهقان" و مرکز ثقل جهان است و وارث بی چون و چرای استاد سیس و حضین و عیان و قارن است (به همین سبب می خواهد حفره های سیاه شخصیت به اصطلاح "سیاسی - مبارزاتی" اش را با ادعای میان خالی "چهل سال سابقه مبارزه" پر نموده یکی دو تن ساده اندیش قرب و جوارش را بفریبد ؛ جداً هوشدار می دهم که

مبادا به این فکر خام دل خوش کند و از آن به لذت سادستیک برسد که گویا کبیر توخی بروفق خواستش (سؤال مغرضانه وی) اقدام به معرفی میرویس و چگونگی آشنائی با وی نموده است . من اصلاً به خواست و به سؤال چنین شخصی که به درک منطقی از وی رسیده ام ، ارزش شاه توت زیر پای شده رمه و گله را هم قایل نیستم . در فرصت های دیگر ترکیبات سرخ ملمع شده به اصطلاح "مائویستی" را که به روی شخصیت وی کشیده شده چنان بر خواهم داشت که از زیر آن اجزای توته پرچه های به هم پیوسته آهن زنگ زده آشکار به وضاحت نمایانتر گردد .

میرویس ودان محمودی را در کجا دیدم و چگونه با وی آشنا شدم .

زمانی که درکشور بزرگ هند اقامت داشتیم (اواخر سال ۱۹۸۹) بار اول با دوستانی که درکابل آنان را می شناختیم ؛ در تماس شدیم . از جمله با محترمه (م) خواهر زنده یاد (امان الله پیمان) عضو سازمان ... که در شفاخانه زندان توسط سرطیبب خلقی غیرتمل به قتل رسید- جریان قتل وی در خاطرات زندانم درج شده است- خواهر این مبارز (م) که در شفاخانه «علی آباد» به سمت نرس کار می کرد دوست رحمیه بود . شوهرش (غ) خسره بره زنده یاد محمد موسی می شد [آن زنده یاد شعله ئی سرشناس و مامای میرویس ودان محمودی می شد] .

محمد موسی - که در جریان شعله ، رفقای آن وقت ، وی را " مامد" می گفتند و بعد از تجاوز شوروی به اتهام مبارزه در ساما به بیست سال حبس محکوم شد.... در لیسه عالی حبیبیه ما هر دو ، سال ها باهم به اصطلاح هم صنفی بودیم .

جریان رهائی وی از زندان و اختطاف و کشتنش توسط خاد - هنگامی که می خواست مخفیانه به پاکستان فرار نماید [در خاطرات زندانم تشریح شده ...] .

زمانی که ما در دهلی اقامت داشتیم ، آقای (غ) تصمیم گرفت تا به تنهایی از هند خارج شده به کدام کشور غربی پناهنده شود . وی قبل از ترک نمودن کشور هند به مقصد هالند و ... از من و رحیمه (در حضور خانم و دو اولادش) خواهش نمود تا در غیابش مسؤولیت سر پرستی فاملیش را به عهد بگیریم در غیر آن از رفتن غیر قانونی به هالند منصرف خواهد شد . ما به خاطری که این خانواده به خاطر آزادی کشور از سلطه سوسیال امپریالیزم شوروی به طور اخص دو شهید سرشناس دادند ؛ به خواست آقای (غ) - با کمال خوشی - پاسخ مثبت دادیم و

چنین مسؤولیتی را پذیرفتیم و به نام خود سوگند یاد کردم که از خانم وی چون خواهر و از دو اولادش چون اولاد های خود مراقبت خواهیم کرد چنانچه طی شش سال بار سنگین این مسؤولیت را با موفقیت به دوش کشیدیم .

در یکی از روز های اخیر سال ۱۹۹۵ که از کشور بتکده های سوزان هند وارد میدان هوایی تورنتو شدیم . یک هفته از اقامت من و همسر دلیر و مبارزم رحیمه در تورنتو نگذشته بود که همان آقا و خانم به سراغ ما آمده و با گرم جوشی حال و احوال همدیگر را پرسیدیم . یکی دو روز بیشتر از آمدن ما در تورنتو سپری نشده بود که آقای غ از ما دعوت نمود که در روز معین به خانه وی برویم . در دعوتی که به همین منظور ترتیب داده بود، یک جوان دیگر با خانمش نیز حضور به هم رسانده بودند .

زمانی که داخل سالون شدیم ، چشمم به آن جوان افتاد که در حال بلند شدن از جایش بود . این جوان ورزیده با چشمان آبی و قد متوسط - در حالی که نگاه نافذش را به چشمم دوخته بود - به طرفم آمده با گرمی و صمیمیت با من بغل کشی و جور بخیری نمود ، همچنان خانم محترمش . این جوان از این که ما به کانادا رسیدیم ، ابراز احساسات و خرسندی نموده دو باره به جایش برگشت . متوجه شدم که در جریان صحبت با اهل خانه به گرمی و با دقت به طرفم نگاه می کند. احساس کردم که میزبان مهربان قبلاً ما هر دو را به وی معرفی کرده ... می خواستم هر چه زودتر بشناسمش . بی تحمل به آقای (غ) که به گفته رفقای ایرانی با وی خودمانی بودیم ، گفتم : " این جوان را معرفی نکردی " . آقای (غ) با هیجان گفت : " توخی صاحب ! در دهلی در باره میرویس جان صحبت کرده بودم . نشناختی میرویس جان محمودی ، خواهر زاده رفیقیت موسی جان است " . آنگاه برخاستم و بار دوم - چون یک رفیق - با وی بغل کشی و جور بخیری نمودم . بعد از مدتی صحبت پیرامون چگونگی زندگی در کانادا، وارد صحبت سیاسی با میرویس - این جوان فروتن - شدم . در جریان گپ و گفت متوجه گردیدم که این جوان آراسته با چهره باز و نگاه نافذ به جریانات و سازمان های چپ انقلابی و اوضاع کشور (با علاقه مندی زیادی) تماس گرفته در خلال صحبت از اشتباهات سازمان های چپ انقلابی هم تلویحاً یاد آوری می نماید و از این که رهبر ساوو (بزرگ فامیلش) چرا از پاکستان به کانادا آمده در اینجا خاموش نشسته ناراحت است. احساس کردم که این جوان در رابطه با کار انقلابی به پیوند خونی و خانوادگی خود کمترین ارزش قایل نیست . نه به بزرگان فامیلش می بالد و نه در زیر نام آنان

[مثل شورشی گک ما که نام مفتضح و رسوایش را در پهلوی نام زنده یاد یاری لیش کرده طبق اوامر و نواهی دهقان اصلی به گشت جنبش بذر نفاق و شقاق می پاشد] خودش را قایم می کند .. این رفیق که در اوایل آشنائی دچار نوعی بدبینی با ساوو شده بود (که این خود ناشی از ارتباطش با شورشی گک ما در پاکستان بود که با صرف انرژی ، جر و بحث و ارائه دلایل در دیدش نسبت به ساوو تجدید نظر نمود . رفیق میرویس شماری از افراد ناباب و عوامل دشمن را که قبلاً در تورنتو (در پراتیک) شناخته بود، به من معرفی کرد .

درنگی گذرا به چند نکته عطف مبارزاتی رفیق میرویس ودان محمودی :

در تورنتو برای بار نخست یکی از رادیو ها به نام « رادیو صدای افغانستان » جرأت کرده در رابطه با جریان دموکراتیک نوین (شعله جاوید) به بد گوئی پرداخت . در رابطه با بد گوئی این رادیو هر دو با هم صحبت نمودیم . میرویس پیشنهاد کرد ، طی نوشته ای عکس العمل شدید نشان داده شود و از این قلم خواست تا در پای نوشته (« هواداران حزب کمونیست افغانستان ») نشانی شود . این قلم بنا بر دلایلی موافق نوشتن چنین جمله ای (« هواداران حزب کمونیست افغانستان ») در پای متن نبودم ؛ مگر به خاطر اصرار زیاد این رفیق و مهمتر از آن به خاطر دفاع از کلیت جریان دموکراتیک نوین و سازمانهای شکل گرفته از آن ؛ خواست این رفیق را پذیرفتم .

رفیق میرویس که در آن وقت از جمله هواداران ("حزب م . ل . م افغانستان") بود مصرف چاپ و کار توزیع و تقسیم آن را متقبل گردید . نگاشته در بیشتر از دو هزار نسخه چاپ شد . رفیق محمودی (به کمک رفقاییش) در تقسیم آن در یک دایره وسیع الساحه در تورنتو و یکی دو شهر نزدیک به تورنتو همت به خرچ داد .

اینک متن آن نوشته که به تاریخ اول ماه می ۱۹۹۸ در تورنتو و... پخش گردید :

اطلاعیه در مورد شبکه های خاد زیر عبا و قباى اسلام

« در ماه اپریل سال جاری رادیو «صدای...» (بخوان صدای وابسته های K.G.B.) زیرماسک ستایشگر اسلام در وجود دولت چپه شدهٔ ربانی - مسعود، لاطائلاتی را در مورد جریان «دموکراتیک نوین افغانستان» از زبان جارچی الکحلی به دست امواج رادیو سپرد. متعاقب آن نشریهٔ نامطرح و بی محتوای این شبکه یعنی «صدای ...» - که بیشتر به کاغذ پاره ای شبیه است ، تا نشریه ای متعهد و آرمانگرا در قبال حوادث رنگین و رخدادهای خونین کشور اشغال شدهٔ ما از جانب طالبان پاکستانی و سایر باند های تفنگ به دوش و ساطور به دست اجیر شدهٔ اسلامی - زیر عنوان «یاداشت...» با دید خادستیک ملهم از منافع ضربه خوردهٔ امپریالیزم روس در افغانستان و با پیشکش نخره - کرشمه در پیشگاه امپریالیزم یکه تاز امریکا (که بنیاد گرائی را نخست در کسوت اخوان المسلمین، بعداً در زیر غشای طالبان بلای جان مردم و آفت تمامی ارزشهای پر ارج مادی و معنوی ما ساخت) باری دیگر بر جریان پر افتخار و حماسه آفرین « شعله جاوید»، حزب کمونیست افغانستان (مارکسیست- لنینیست- مائویست) و کمونیزم ، که عالی ترین پلهٔ تکامل در قلمرو جامعه و تفکر انسانی بوده ، رهائی کامل انسان از اشکال نابرابری اقتصادی، اجتماعی، ستم، استثمار، استعمار و جنگهای تباهن را به عهده داشته، صفا، صلح، آزادی، برابری، برادری را بشارت می دهد؛ لجن پراگنی نمود.

چه عاملی موجب این «صدا...» های ناهنجار و بی اعتبار شده؟ با بررسی مختصر آن را در مرکز دید خوانند می گذاریم :

رویزیونیزم شوروی، با ماهیت سوسیال امپریالیستی، زیر پوشش سوسیالیزم و کمونیزم به صدور کودتا در جهان پرداخت (همانند کودتای ننگین ۷ ثور ۱۳۵۷ در افغانستان)، در پی آن به اقتضای منافع آزمندانه اش، که از ماهیت امپریالیستی آن نشأت می کرد، به خیال خام رسیدن به آبهای گرم و تجدید تقسیم جهان، به افغانستان که در مسیر ماشین جنگی اش به آنسو، قرار داشت ،

بی باکانه تجاوز کرد. ثمره آنی این تجاوز که تا همین اکنون در خدمت منافع نظامی، سیاسی و اقتصادی اش قرار دارد، دستگاه جهانی خاد بود که از بطن خونین و چرکین دستگاه های استخباراتی ماقبلش مایه و پایه گرفت.

می باید تذکار داد، همانطوری که در اتحاد شوروی سوسیالیستی بعد از غصب قدرت حاکمه توسط دار و دسته خروشف - سوسلوف رویونیوم در کلیه عرصه ها اعم از سیاست، اقتصاد، فلسفه و...، اعمال گردید؛ سازمان امنیت آن کشور به پیروی از این تجدید نظر تحت رهبری برژنف صفوف حزب و تمامی مجتمع ها و سازمانهای مربوطه آن را از مضمون حزبی (حزبی که قواعد و ضوابط رویونیستی بر آن حاکم شده بود) تهی ساخت و افراد آن را به عضویت در شبکه های عدیده کی جی بی واداشت.

درهسته و بدایت امر این سازمان امنیت شوروی، یعنی K.G.B. بود که بر همه امور، از مسایل نظامی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی گرفته، تا زندگی خصوصی اتباع آنکشور آگاهی و تسلط بلامانع داشت.

K.G.B. بر سیاست حکم می راند؛ نه به عکس آن. به تبعیت از این سیاست ضد مارکسیستی-لنینیستی، در افغانستان نیز به همان شگرد و شیوه عمل کرد. به خاد سازی «حزب دموکراتیک خلق» پرداخت. در وهله اول تجاوز، بخش پرچمی های مخفی، که توسط نجیب الله، کشتمند و... سازماندهی شده بودند، قسماً نیمه مخفی ها از جناح کارمل، همراه با آن تعداد اعضای «کام» و «اکسا» و «مصونیت ملی» داوودخان که به حرفه منفور شان پابند بودند، بدنه و اسکلیت خاد را ساختند.

با عزل ببرک کارمل - این خاین به ملت - از رأس هرم حزبی و دولتی، به یکتا متفکر و مبتکر در امور اطلاعات (نجیب الله) دستور داده شد تا کابینه جدیدش را از اعضای خاد که در نقش عناصر دموکرات، بیطرف و بی غرض تبارز نموده بودند؛ تشکیل دهد.

جلاد خاد بعد از تغییر نام «حزب دموکراتیک خلق» به «حزب وطن» و «جمهوری دموکراتیک» به «جمهوری افغانستان»، در یک اعلامیه رادیویی چنین گفت: «در حزب ما دیگر برای پرچمی و خلقی جای نیست...»، در این مقطع حزب پروسه خادی شدنش را می پیمود. آنده از پرچمی ها و خلقی هائی که به این امر یعنی عضویت مستقیم خاد گردن نهادند، در «حزب وطن» باقی ماندند. سایر اعضای آن، به ویژه پرچمی های کارملی، برخی از خلقی های ناراضی، همچنان

خادی های مخفی (گروه اخیر- که به ارتقای مقام در خاد یعنی امتیاز کارجاسوسی در خارج از کشور دست یافته بودند) به دستور مشاوران روسی و با استفاده از قانون پاسپورت که در اوایل سال ۱۳۶۷ عمده‌تاً به همین منظور تدوین و نافذ شده بود، از کشور خارج شدند.

افراد شناخته شده خاد، از جمله جلالان شکنجه گر، مستنطقین (بازپرسان)، زندان بانان، نخست به جمهوری های شوروی سابق پراکنده شدند، بعداً به کشور های غربی مثل انگلستان، آلمان، امریکا، کانادا و... پناهنده شدند. نیمه مخفی ها (همانند جارچی و یاران پشت پرده وی) نیز زیر عناوین مختلفه؛ حتی «کیس» های مضحک و مشمئز کننده، خودشان را به سمت «پناهنده» جا زدند.

همگان، ایامی را به خاطر خواهد داشته باشند که اعضای «حزب دموکراتیک خلق» و کدر های بلند پایه آن، که سر مست از اشغال افغانستان توسط چکمه پوشان فاشیست روسی بودند، در برابر سفارت کشور های غربی (طور مثال سفارت امریکا مقیم کابل) دست به تظاهرات می زدند. گلو پاره میکردند و فریاد می زدند که «ریگن رئیس جمهور امریکا بازیکن فلم های کلوبائی کجا و ریاست جمهوری کجا!»، هورا می کشیدند و می خندیدند. غافل از آن که روزی رهبران و کدر های برجسته شان در برابر سفارت آنکشور (وسایر کشورهای غربی) در دهلی، اسلام آباد، مسکو و... زانو خواهند زد، و خود را وابسته K.G.B. خواهند خواند. و با تضرع و التماس خواهان پناهندگی به « غرب امپریالیست » خواهند شد، که چنین شد. اینها: محمد خان جلالر، سلطانعلی کشتمند، کریم میثاق، محتاط، پنجشیری، صالح محمد زیری، و... به گفته یکتن از هم قماشان آنها، یعنی بارق شفیع، « به زیر چتر سیاه امپریالیزم غرب پناه بردند». اگر چه بارق وقتی ابن جمله را بیرون داده بود که حریفان فرکسیونیش پولهای هنگفت سفارت خانه های افغانستان مقیم خارج را به سرقت برده، مخفیانه به کشور ارباب شان فرار کرده بودند. بارق و «نابغه شرق»ش نمی خواستند بدانند که زنجیر قلاده رهبران پرچم نیز همانند خودشان در دست سوسیال امپریالیزم روس می باشد.

سوسیال امپریالیزم شوروی - که بعد از شکست مفتضحانه در افغانستان نقاب سوسیالیزم و کمونیزم را دور افگند و چهره امپریالیستی اش را با تجاوز آشکار به چیچن و قتل عام مردم بیگناه و بی دفاع آن سرزمین به جهانیان شناساند- نیرو های ذخیره اش، به ویژه شبکه های مخفی خاد خارجی را با بودجه هنگفت که قبلاً توسط عمال نجیب الله به مسوولین آن شبکه ها در خارج تحویل داده شده بود، به مصروفیت های تجارتي (بازرگانی) و امور به اصطلاح فرهنگی (منهای فرهنگیان متعهد و مبارز) گماشت. که هر دو « صدا...» (موجی و چاپی) در همین رابطه باریب و ریا، به

کار و بار «فرهنگی» مشغولند. و دفاع از دولت ربانی- مسعود (اکنون چپه شده)، ضدیت بامردم و حمله تب آلود، بی اساس و بی خردانه بالای جریان «شعله جا وید»، سوسیالیزم و کمونیزم را هدف اساسی خویش قرار داده اند.

بخشهای عمده داخلی و خارجی خاد، از نخستین روز های استخوانبندی این هیولای خون آشام با روحیه تضاد و تقابل با کمونیزم واقعی و ضدیت با «خلق» و پرچم (البته در چهار چوب حزب شان) پرورش یافتند. اینها طبق رهنمود مشاوران روسی به مطالعه امور دین اسلام اعم از تسنن و تشیع پرداختند. بعداً به اشکال گونه گون در احزاب و تنظیم های بسته بندی شده اسلامی توسط I.S.I. و سازمان CIA، اطلاعات ایران («واواک») و عربستان، رخنه کردند. حتی تعداد کثیری از آنان تا سطح رهبری در تشکیلات فوق خزیند ودر ائتلاف ها، وحدت ها، تقابل ها و تخصصات تشکیلات اخوانی ها دست داشتند، و تا هم اکنون دارند.

بعد از فاجعه ۸ ثور ۱۳۷۱ در کشت و کشتار، غارت و چپاول، آتش افروزی و تخریب شهر ها و شاهراه ها و تجاوز به ناموس مردم خسته و کوبیده شده، با باند ها و دهاره های تفنگ به دوش و ساطور به دست اسلامی همراه و همگام شدند. حتا در بسا موارد، در قساوت، شقاوت، و قصابی مردم، از دهاره های اخوانی مزدور پیشی گرفتند؛ زیرا که از مردم به شدت متنفر شده بودند. عامل عمده اینهمه انزجار و نفرت انعکاسی بود از هوشیاری و مقاومت مردم - مردمی که بادرک وابستگی «حزب دموکراتیک خلق» به شوروی و ارزیابی دقیق از ماهیت رژیم کودتای ننگین ۷ ثور ۱۳۵۷، که با مداخله مستقیم سوسیال امپریالیزم شوروی متحقق شد، با تحرک مسلحانه؛ اما خود جوش (همانند قیام با عظمت هرات در برابر «خلقى» ها) به ضد رژیم کودتا دست یازیدند و در نهایت با جنگ حیرت آور مقاومت، ارتشی تا گوش و گلو با ساز و برگ مدرن جنگی مسلح، متجاوز را به شکل خفتباری از کشور بیرون راندند. و به دولت سالاری «خلق» و پرچم و خاد در هیأت «جمهوری دموکراتیک» و «جمهوری افغانستان» خاتمه دادند.

هم اکنون بخشهای به اصطلاح «فرهنگی» خاد نیز با چنین نفرت، پیوسته در تلاش و تقلاء اند، تا اذهان مهاجرین را در مورد جریان پر افتخار «دموکراتیک نوین افغانستان» و سازمانهای منسوبه آن - که باهمین نام و نشان پر افتخار در نزد مردم با پاس و حق شناس ما عزیز و گرامی اند- مغشوش و مکر سازند.

اینها که از هر موضع و موقع مساعد سود برده، تیغچه های مردم دوستی و اسلام پرستی و اسلام نمائی را بر سر و سینه می زنند، و برای جلب اعتماد کشور پناه دهنده، حتا به مرده های خویش هم لگد میزنند و لست آن افشاء شدگان خادی را منحیث حجت صداقت خویش به دست نشر می سپارند، کاش شعور کرده می توانستند که ترهات شان (ولو با رقص زبان جارچی) علیه جریان شعله جاوید، حزب کمونیست افغانستان (مارکسیست - لنینیست- مائویست) و سایر سازمانها انقلابی کشور شنونده ندارد.

کی می تواند منکر مبارزات «شعله ئی» ها در طی سه دهه اخیر علیه دولت های مستبد ظاهر شاه- داوود - تره کی - امین، تجاوز ارتش سوسیال امپریالیزم شوروی و دولت دست نشانده اش، همچنان علیه چیره شدن اخوانی های مزدور و طالبان پاکستانی به کشور شود؛ کی می تواند نقش تابناک «شعله جاوید» را در افشای رویزیونیزم خروشی و ماهیت سوسیال امپریالیستی آن، که «خلق» و پرچم را در جانبداری از سلطنت و جمهوریت ظاهر- داوود گمارده بود؛ نادیده گیرد؛ کی می تواند از توقیف نشریه «شعله جاوید» بعد از ۱۱ شماره و حبس رهبران شجاع آن در سال ۱۳۴۷ توسط دولت مستبد و عوام فریب ظاهر شاه، چشم بپوشد؛ کی می تواند از حبس، شکنجه، ترور، اختطاف و اعدام آنان در زندان پلچرخی توسط جلادان «خلق»، پرچمی و خادی یاد ننماید و از مقاومت حماسه آفرین شان به ستایش نپردازد؛ کی می تواند از ابعاد مختلفه مبارزه آنان من جمله نبرد های مسلحانه شان علیه ارتش اشغالگر شوروی، انکار نماید؛ و در نهایت کی می تواند که از ترور و اختطاف رهبران و کادر های شعله ئی ذریعه اخوانی های اجیر- به همدستی خادی ها - در پاکستان و ایران ابراز تأثر و تأسف ننماید و با انزجار و نفرت به قاتلان آنان لعن و نفرین نفرستد.

نامه سراپا فحش و دشنام به «راوا» («پیام زن»)، جریان شعله جاوید، رهبران آن، سوسیالیزم، کمونیزم از «استاد» ادبیات (آقای م باختری) که افتخار دست بوسی ملا محمد عمر رهبر طالبان را کمائی کرد (مندرجه افغانستان تایمز)، همچنان نامه پرچمدار نیمه علنی، اشرافی، قصه پرداز و قنسل نازدانه داکتر نجیب الله در تاجکستان و مستشار وی در تهران عنوانی «پیام زن» که در شماره اخیر «امید» نشر شده، چه چیزی (جز افتضاح و افشای باز هم بیشتر نویسندگان) را به ثبوت رسانیده، که جارچی و یاران خادی اش در پی آنند.

بگذار شبکه های خاد در زیر عبا و قبای اسلام با سایر مزدوران امپریالیزم جهانی چه از طریق «صدا...» ها چه با انتشار نشریه کک های مبتدل، بی ثمر و بی اثرشان، فحاشی، لعن و طعن و

لجن پراگنی علیه جریان «شعله جاوید» حزب کمونیست افغانستان (م.ل.م.) و سایر سازمانهای انقلابی کشور را و سیله آشتی همدیگر قرار بدهند؛ مگر کدام سد و مانعی را در برابر جریان پر خروش شعله، سازمانهای انقلابی (مارکسیست-لنینیست-ا) بر پا نخواهند توانست، زیرا که مردم از هر چه «خلق»، پرچمی، خادی، جهادی و طالبی است، به شدت متنفرند

زنده باد مارکسیسم-لنینیسم-مائویسم ! زنده باد انتر ناسیونالیسم پرولتری !

مرگ برحزب و دولت مرتجع چین !

«هواداران حزب کمونیست افغانستان تورنتو- کانادا»

ادامه دارد